خواندنی‌های تاریخ

برگی از غم‌نامه گذر بر ایران

مظفرالدین‌شاه نقل کرد در ایام طفولیت با ظل‌السلطان درس می‌خواندیم. طرف عصر به اندرون می‌رفتیم. او از من بزرگ‌تر بود. غلام بچه گنجشک‌هایی را برایش می‌آورد و او با چاقو چشم آنها را درمی‌آورد و در هوا رها می‌کرد و می‌گفت: داداش جان ببین چطور پرواز می‌کنند.

ظل‌السلطان کتابی برای خود نوشته به نام تاریخ مسعودی خطاب به فرزندانش: و اما بعد از خداوند تبارک و تعالی اینقدر به من رسیده که اگر اعقاب من بعد از من بفهمند چه می‌کنند تا ۱۰ نسل برای آنها کافی است، ایشان باید مردم‌آزار نباشند و خدا را مد نظر داشته باشند و بدانند نیک و بد چیست؟ ثمر داد و عدالت خوب است و ثمر ظلم بد.

در روزشمار تاریخ ایران «دکتر عاقلی» آورده است: روزی ظل‌السلطان از تاجری اصفهانی پول زیادی گرفته بود و پس نمی‌داد. تاجر به تهران رفته عریضه‌ای خدمت شاه تقدیم می‌دارد. شاه حکم ملوکانه‌ای خدمت پسر می‌نویسد و امر می‌کند مبلغ ماخوذه را به تاجر مسترد دارد و در حقوق حقه رعیت دقت بیشتر کند. تاجر امیدوار به اصفهان برمی‌گردد و دستخط را به ظل‌السلطان تقدیم می‌دارد، او امریه را مطالعه می‌کند با وضعی گزنده مدتی به تاجر خیره می‌شود. تمرد از امر ملوکانه به ذهن تاجر نمی‌رسد، امیدوار است به ادای حق خود. ولی شاهزاده به تمسخر می‌گوید پس با رفتن پیش شاه می‌خواستی مرا بترسانی عجب آدم رشیدی هستی و حتماً دل بزرگی داری. خب می‌خواهم دل تو را ببینم.

امر می‌کند به نوکران و بله قربان‌گویان که دل این مرد را برایم بیاورید و جلاد دل آن مرد را به خدمت ایشان تقدیم می‌دارد.

«که البته قراری بین شاه و فرزندش بود که رنگ مرکب یا علامت روی دستور همایونی تکلیف حامل عریضه‌ها را معلوم می‌کرده.

شراب در جام زر و ز دست کافر / حرام اندر حرام اندر حرام است».

خاطرات اعتمادالسلطنه رئیس جاسوسان ناصری مبین قرار این شاه است. می‌گوید: پنج صفر سنه ۱۳۰۰ ه ق از نصف شب الی عصر برف و باران داخل هم می‌آمد. شاه مهمان ظل‌السلطان است. پنج هزار تومان نقد و ۱۰ هزار تومان اجناس پیشکش پدر می‌کند. وی ۲۰ کرور (۱۰ میلیون تومان) پول دارد؛ پول چهار کارخانه فشنگ‌سازی که پدر تاجدارش ندارد. متجاوز از ۱۰ کرور جواهر و ملک دارد؛ پولی که هزار رعیت بیچاره را به کار می‌گیرد. از سن مبارکش ۴۷ سال گذشته. نشان دارد، قدرت دارد، تسلط دارد. برای جلب این همه قدرت و انباشت ثروت بیش از هزار نفس محترم را به سم، تیر و گلوله کشته و زیاده از یک کرور نفس را از گرسنگی و غصه و فلاکت معدوم ساخته.

این موجود ظل‌اللهی چون چند سال از مظفرالدین‌شاه بزرگ‌تر بود مقدم بر ولیعهدی بود لیکن چون مادر ظل‌السلطان (عفت‌السلطنه) زن صیغه‌ای ناصرالدین‌شاه بود و پدر عفت‌السلطنه از خدمتکاران دربار بنام رضاقلی، پس نمی‌توانست شاه آینده باشد (مادر قجری ولیعهدساز نداشت)، به همین علت کینه مظفرالدین‌شاه را بدل داشت. حتی خنجر مرصعی داشته که همیشه همراهش بوده و بر لبه آن حک شده بوده «مظفرکش».

وجود مبارک ببری خان

خاقان بن خاقان در یکی از سفرهای تخصصی و جهت آذین حرمسرا، زبیده خانم گروسی را شکار می‌کند که پس از این صیغه میمون، برادرش (ملقب به امین‌الخاقان، یا امین ضرطه) هم به حضور آفتاب‌مثال شاهی رسیده و مسوولیت خطیر آفتابه‌داری را عهده‌دار می‌شود. امین‌الخاقان فرزندی هم داشته که ملیجک دوم دربار بوده.

زبیده خانم عقیم و نازا بوده لیکن وی از دار دنیا گربه‌ای داشته و عشق این گربه را به دل شاه می‌اندازد. این بانوی درباری مفتخر به خزانه‌داری شاه و ملقب به امینه اقدس می‌شود. از بد روزگار گربه بچه می‌آورد و دربار را ملوث می‌کند و حاسدان از ترس تنگی جا چاره می‌اندیشند. با توسل به زبیده خانم، روزی که شاه از سرماخوردگی سخت در بستر بوده و آنگاه که گربه داشته توله‌هایش را جابه‌جا می‌کرده، زبیده‌خانم سر می‌رسد و توله‌ها را یک به یک خفه می‌کند و فریادی از سر ذوق می‌کشد. شاه متوحش از خواب شیرین می‌پرد و می‌پرسد چه شده؟ زبیده خانم ماده گربه را که آخرین بچه گربه را به دندان داشته به شاه نشان می‌دهد و می‌گوید: قبله عالم، الحمدلله رفع بلا شد. این گربه تمام بچه‌هایش را سه بار دور تخت همایونی گرداند و بلا به جان آنان خورد و این هم آخرینش است، خداوند شما را شفا داد.

شاه خورشیدمثال به پاس قدردانی به گربه زبیده خانم لقب ببری‌خان را اعطا می‌کند و برایش خدمه و مواجب و کالسکه مقرر می‌کند.

حماسه ناصری

میرزا حسین‌خان اعتمادالسلطنه که شهره به چاپلوسی است (در کتاب کارنامه ۴۰ سال سلطنت که سال ۱۳۰۶ ه ق به چاپ رسید) ناصرالدین‌شاه را چنین توصیف می‌کند:

شاه زیبا و خوش‌سیما و شکیل‌اندام، مطبوع و جذاب است. قدش نه زیاد بلند است و نه چندان کوتاه. پوست بدن مبارکش سفید و مایل به سرخ. ابروانش سیاه، بینی کشیده، دندان‌هایش سپید است و چاله‌ای کوچک در زنخ دارد و سبیل مبارکش پرپشت و سیاه و انبوه است. شانه‌هایش گشاده به سینه، ساعدهایش بلند، دست‌هایش در نهایت لطافت و ظرافت است. ناخن‌هایش به رنگ پشت گلی شفاف. پاهایش کوچک و قدهایش بلند و شمرده است در سخنگویی بسیار ملایم و آرام است. به چند زبان فرنگی تسلط دارد. علوم ژئوغرافی، هیئت، نجوم، تاریخ، سیمیا و کیمیا را خوب می‌داند. از شعر و نقاشی سهم وافر برده و به دورنما و شبیه‌سازی راغب است. خط نستعلیق را خوش می‌نویسد. به اسب‌سواری و تیراندازی و فنون جنگ و رزم‌آزمایی عشق و توجه فراوان دارد. در تیراندازی قادر است از ۱۵۰۰ قدمی شکار را به تیر دلدوز از پای درمی‌آورد. با یکی از دولول تفنگ می‌تواند در هوا بلدرچین و کبک و کبوتر را از اوج رفعت به حضیض ذلت بیفکند. در کمان و زه‌کشی و تیرکمان‌اندازی هیچ گنجشکی از ضرب شست مردانه‌اش مصون نبوده و یارای رهیدن ندارد. تاکنون (۱۳۰۶ ه ق) قریب ۲۵ راس پلنگ شیراوژن و ۳۰ خرس دیوصولت و دو هزار قوچ کوهی دونده و رمنده و سه هزار آهو و مرال و گوزن سیه‌چشم بادپای را به دست مبارک شکار فرمودند. در اسب‌سواری قدرت و تاب مقاومت فراوان دارد و می‌تواند ۱۰ تا ۱۵ فرسنگ بدون اظهار خستگی و ملالت سواری فرماید.

کتاب

بیژن تلیانی

شاه جناب آقا

مکاتبات ناصرالدین‌شاه و مستوفی‌الممالک

ناصرالدین‌شاه چهارمین شاه از سلسله قاجاریه است که به سال ۱۲۴۷ هجری قمری متولد شد. او پس از پدرش محمدشاه به سلطنت رسید؛ دورانی که جهان به ویژه غرب دچار دگرگونی فراوانی بود. نمونه آن توجه خاصه اروپاییان به شرق به ویژه ایران بوده است. درباره خصوصیات اخلاقی و رفتاری و سیاست‌های مملکت‌داری ناصرالدین‌شاه دیدگاه‌های متنوع و گاه متضادی در میان تاریخ‌نویسان و محققان تاریخ وجود دارد. یکی از خصوصیات ناصرالدین‌شاه که در کمتر پادشاهی می‌توان دید، سفردوستی وی و علاقه به تغییر مکان و گشت و گذار است که شاید ریشه در سابقه ایلیاتی او داشته باشد. از دیگر خصوصیات این پادشاه قاجار رودررو قرار گرفتن با مردم و تبادل نامه بود. ناصرالدین‌شاه نزدیک ۵۰ سال سلطنت کرد و در این سالیان دراز اتفاقات بسیاری افتاد که در سرنوشت ایرانیان اهمیت فراوانی داشت. اسناد زیادی نیز از این دوران به جا مانده که بخشی از آنها مربوط به مکاتبات دولتمردان از جمله شخص پادشاه است. حوریه سعیدی مجموعه مکاتبات میان ناصرالدین‌شاه و میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک را در یک مجلد تدوین کرده که توسط نشر تاریخ ایران منتشر شده است.

میرزا یوسف‌خان صدراعظم از شخصیت‌های مهم دوران قاجار است که بیشتر از پست و مقام خود صاحب ارزش و منزلت بود.

دستخط‌های رد و بدل‌شده بین میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک و ناصرالدین‌شاه قاجار تعداد ۱۴۴ عنوان سند را شامل می‌شود که یا دستخط‌هایی است که مستقیماً از طرف میرزا یوسف‌خان به شاه نگاشته شده و در آن با بیان مشکلی پیشنهاد و راه آن را به حضور شاه فرستاده بود یا عریضه بوده است که نظر شاه را خواستار شده و ناصرالدین‌شاه هم در حاشیه به آن جواب داده است.

بخشی از آنها هم که شامل ۷۷ برگ سند از دستخط‌های شاه است درباره موضوعی است که به عنوان یک دستور یا به ندرت به عنوان صلاحدید برای مستوفی‌الممالک فرستاده شده بود. در میان اسناد مورد بحث، به اشاره‌هایی بسیار مهم در مورد برخی مسائل سیاسی، نظامی، اقتصادی یا درون اجزای حکومتی برمی‌خوریم؛ مسائلی نظیر مجالس درباری و دولتی و نظامی که از طرف شاه دستور به تشکیل آن داده شده بود و نحوه کارکرد آنها و برخی اختلاف‌نظرها چون اختلاف با مجتهد تبریزی یا درباره کتاب سفرنامه مکه معظمه فرهاد میرزا که شاه با لحن تندی درباره آن نظر داده است. در مجموع این اسناد که حدود زمانی ۱۲۸۰ تا ۱۳۰۰ هجری قمری را شامل است، در درجه‌بندی اسناد تاریخی جایگاه برتری نسبت به دیگر انواع اسناد را داراست، و به روشن‌تر شدن گوشه‌هایی از دوران ناصرالدین‌شاه کمک می‌کند.

روسیه و منافع ملی

دکتر داریوش فرهود*

پروفسور ژنتیک پزشکی است از دانشگاه مونیخ آلمان و کارشناس سازمان بهداشت جهانی و به طور طبیعی نباید سر و کاری با صفحه تاریخ داشته باشد. می‌گوید علاقه به تاریخ دارم و از همین رو مطالعه و تحقیق می‌کنم. آخرین مطلبی را که نگاشته می‌فرستد که نشان می‌دهد تاریخ را نه از سر سرگرمی که با درد و انگیزه می‌خواند. مطلبش را در زیر می‌خوانید با این توضیح که در صدر آن نوشته است: اینجانب هیچ گونه تخصصی در تاریخ، جغرافیا و سیاست ندارم و تنها به عنوان یک ایرانی میهن‌پرست، این نقشه و جدول را تهیه کرده‌ام و از این استخراج و توصیف، قصد هیچ گونه تحریف و بهره‌گیری سیاسی یا غیر آن علیه یا له هیچ کس را هم ندارم. بدیهی است که در مورد کلیه نوشته‌ها، تاریخ‌ها، حدود نقشه‌ها هرگونه ایراد و اصلاح را به دیده منت می‌پذیرم. اما به نظر می‌آید ایشان خود سوژه‌ای است قابل تامل. چگونه است که یک متخصص عالی‌رتبه پزشکی تحصیلکرده خارج و سرپرست یک کلینیک تخصصی می‌نشیند و تاریخ کشورش را رصد می‌کند و جای پای بیگانه را می‌کاود و برای آگاهی هموطنانش به رشته نوشته درمی‌آورد و نگران سرنوشت مردمی است که باید از تجربه‌های گذشته درس آموزند و از تکرار آنها بپرهیزند.

این گفته و خواسته «منافع ملی» فقط خط سیاست خارجی و درازمدت روس‌ها نیست، بلکه همه کشورهای جهان (چه در همسایگی ما و چه نقاط دیگر) همین منطق را، البته به درستی، دنبال می‌کنند. بدیهی است هر کشوری باید از حرکات موردی، زودبازده و احساسی خودداری کند و به برنامه‌های مرتبط با منافع ملی درازمدت، راهبردی و منطقی خود، با کمک کارشناسان آگاه و کاربلد و باایمان فکر کند. بدون شک بسیاری از کشورهای بی‌برنامه و شتابزده، از سوی کشورهای دوراندیش مورد استفاده ابزاری قرار می‌گیرند. کشورهای کوچک‌تر بعضاً «از دست عقرب‌ها به مارها پناه می‌برند».

بگذارید تاریخ سخن بگوید و بیابیم در آیینه جغرافیای تاریخی نگاه کنیم. بهتر است سیاسیون از بین تاریخ‌شناسان، جامعه‌شناسان، حقوقدانان و اقتصاددانان انتخاب شوند یا دست‌کم بازی شطرنج بدانند. صدالبته بهتر است که این افراد دارای تحصیلات دانشگاهی در علوم سیاسی همراه با تجربه حرفه‌ای باشند. کشور دوست(!) و همسایه، روسیه، گذشته از تصرف نیمی از خاک میهن عزیزمان ایران (نقشه پیوست)، همواره دنبال اهداف دیگری مانند اشغال و ویرانی بخشی از ایران در زمان جنگ جهانی دوم، راهیابی به خلیج فارس، نفت شمال، شیلات شمال، راه‌اندازی احزاب و دستجات سیاسی، کمک‌های بسیار شایان و بی‌دریغ و موثری در جنگ تحمیلی هشت‌ساله به کشور دوست، همسایه و مسلمان عراق و مسائلی دیگر از این قبیل بوده است.

من تاکنون در هیچ منبعی نخوانده‌ام و در عمر ناقابل خود هم به یاد ندارم که کشورهای روس و انگلیس، حرکتی یا اقدامی به نفع واقعی و درازمدت ایران و ایرانی انجام داده باشند. البته لازم به یادآوری است که بنا بر مدارک تاریخی، همواره در شرایط مقتضی (آنجا که منافع و مصالح ملی آنها ایجاب کرده است) روس و انگلیس دو یار و شریک دیرینه بوده‌اند و در بازی‌های سیاسی خود، پاس‌های بسیار ارزشمندی به یکدیگر داده و از این راه گل‌های سرنوشت‌سازی به ما زده‌اند. (رجوع شود به جدول پیوست)

در بازی‌های سیاسی گذشته، روس‌ها دو بار از سوی سیاستمداران ایران قدیم ناکام ماندند، یکی در زمان قوام‌السلطنه و دیگری در حکومت دکتر مصدق. سیاست خارجی و درازمدت انگلستان با کمک و پشتیبانی از لنین، در سال ۱۹۱۷ م، انقلاب کمونیستی شوروی را زمینه‌سازی کرد و بعدها دوباره با برنامه‌ریزی و هدایت از راه دور، به دست گورباچف هیولای حزب کمونیست شوروی را به زمین کشید. اما این هنوز پایان کار نیست. برنامه‌های درازمدت قرن‌های آینده روی میز کار این دو شریک کهنه‌کار قرار دارد. چه تغییراتی در نقشه‌های جغرافیای سیاسی در پیش خواهد بود؟ به ویژه با فاجعه گرم شدن سریع کره زمین، آب شدن یخ‌های قطبی، بالا آمدن آب اقیانوس‌ها، ازدیاد ساکنان کره زمین، کم شدن فضای زندگی و کشاورزی، محدود شدن منابع آب آشامیدنی، اتمام منابع راهبردی نفت و سپس گاز و...

میهن عزیز ما ایران، از جهات بسیاری شامل نعمت‌های بی‌شمار الهی بوده و هست.

ما باید قدر این موهبت‌های الهی را بدانیم و با تدبیر و دوراندیشی و برنامه‌ریزی و مدیریت و حرکات و گفته‌های خردمندانه، در نگهداری از این منابع و سرمایه‌های برگشت‌ناپذیر، برای نسل‌های آینده این کشور بکوشیم.

***عضو فرهنگستان علوم جهان سوم**

ردیف	تاریخ میلادی	چند سال پیش	در زمان پادشاهی	نام قرارداد	به نفع	با کمک	موضوع قرارداد/ موضوع شورش
۱	۱۸۱۳	۱۹۷	فتحعلی شاه	گلستان	روسیه	انگلیس	تصرف آذربایجان شمالی و بخشی از گرجستان (باکو، داغستان، گنجه، قراباغ، قوبا، دربند، بخشی از نالش شمالی، شیروان، خانات موشکی...)
۲	۱۸۲۸	۱۸۲	فتحعلی شاه	ترکمنچای	روسیه	انگلیس	تصرف ارمنستان (خانات ایروان، مناطق نالش، اردوباد، بخشی از شروان و مغان...)و همچنین دریافت پنج میلیون تومان آن زمان به عنوان غرامت جنگی.
۳	۱۸	۱۵۳	ناصرالدین شاه	پاریس	افغانستان	انگلیس	خارج شدن هرات و افغانستان از حکومت ایران
٤	۱۸٦٦	۱٤٤	ناصرالدین شاه	قرارداد۱۸٦٦	روسیه		تجزیه ازبکستان از ایران و الحاق آن به مجموعه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
٥	۱۸٦۸	۱٤۲	محمد علی شاه	قرارداد۱۸٦۸	روسیه		تجزیه تاجیکستان از ایران و الحاق آن به مجموعه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
٦	۱۸۸۱	۱۲۹	مظفرالدین شاه	پیمان آخال	روسیه	انگلیس	تصرف ترکمنستان و بخش خاوری دریای مازندران
۷	۱۸۸۹	۱۲۱	احمد شاه	قرارداد۱۲٦۷	انگلیس ،روسیه		گرفتن امتیاز بانک شاهی برای انگلستان و امتیاز بانک استقراضی برای شوروی
۸	۱۸۹٤	۱۱٦	احمد شاه	قرارداد۱۲۷۲	روسیه		گرفتن امتیاز بهره برداری از جنگل های شمال
۹	۱۹۰٥	۱۰٥	احمد شاه	حاکمیت اسمیت	پاکستان	انگلیس	تصرف بلوچستان ایران و الحاق آن به پاکستان
۱۰	۱۹۰۷	۱۰۳	احمد شاه	قرارداد ۱۹۰۷	انگلیس ،روسیه		تقسیم ایران به سه منطقه، ایالات شمالی به همراه تهران و اصفهان سهم روسها، ایالات جنوبی زیر نظر ایالات جنوبی زیر نظر انگلیسها و منطقه میان این دو، بی طرف اعلام شد.
۱۱	۱۹۱۱	۹۹	احمد شاه		روسیه		به توپ بستن مجلس توسط نیروهای قزاق به فرماندهی لیاخوف روسی
۱۲	۱۹۱۹	۹۱	احمد شاه	قرارداد ساکس با وثوق الدوله	انگلیس	انگلیس	در اختیار گرفتن کل نیروهای نظامی-اداری و ساخت و سار ایران از سوی انگلستان
۱۳	۱۹۲۱	۸۹	احمد شاه	قرارداد ۱۹۲۱	شوروی		دولت شوروی در ازای لغو تمام قراردادهای تحمیل شده از طرف تزارها بر ایران، آماده بافت، در صورت دخالت مسلحانه یک دولت خارجی در امور ایران و احساس تهدید سرحدات شوروی، حق دخالت متقابل در ایران را داشته باشد.
۱٤	۱۹٤٦	٦٤	محمد رضا شاه	شورش پیشه وری و غلام یحیی	شوروی	شوروی	هدف شورش، جداسازی آذر بایجان از ایران (تبریز، میانه، ارومیه...)و اعلام جمهوری دموکراتیک کردستان (مهاباد) این فتنه باسرکوب شدیدشورشیان داخلی و یاران خارجی آباد، توسط ارتش ایران و ایستادگی وطن پرستانه مردم تبریز، پایان گرفت.

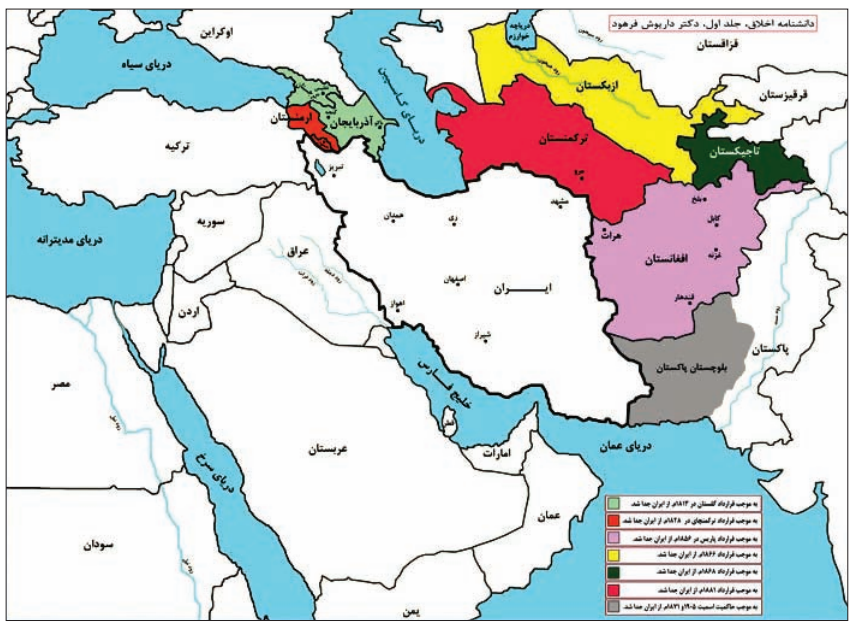

گزارش

شیرازی‌ها در شرق آفریقا

حسینعلی قربانی*

شاید یکی از جذاب‌ترین و جالب‌ترین مهاجرت‌های تاریخی که در تاریخ پرحادثه ایران‌زمین می‌درخشد، مهاجرت شیرازی‌ها به شرق آفریقا باشد. جالب است که بدانیم ایرانیانی از خطه فارس در قرن ۱۰ میلادی رهسپار یکی از دورترین نقاط عالم در زمان خود شدند و پایه‌گذار اجتماعی خاص در آن سرزمین شدند. اطلاعات تاریخی ما درباره حکومت شیرازی‌ها در شرق آفریقا بسیار ناچیز است. بنابر روایت‌های تاریخی شیرازی‌ها برخلاف سایر گروه‌های مهاجر مسلمان موفق به حکمفرمایی بر منطقه وسیعی از شرق آفریقا شدند و با اختلاط بومیان و ازدواج با سیاهپوستان چنان تاثیر عمیقی بر تاریخ و فرهنگ این منطقه بر جا گذاشتند که نژاد جدیدی در شرق آفریقا به ویژه زنگبار (بخشی از تانزانیای کنونی) پدید آوردند. بنا به قول عبدالحسین نوایی: «نسلی پدید آمد که نه ایرانی بود و نه آفریقایی؛ مردمی که می‌توانستند به زبان پارسی آواز بخوانند و از وطن خود شیراز یاد می‌کردند اما چهره‌ای تیره و بدنی سیاه داشتند و به زبانی تکلم می‌کردند که نه فارسی بود و نه عربی و نه آفریقایی بلکه زبانی بود با لغات و تعابیر عربی و فارسی شکسته با ویژگی‌های زبان‌های آفریقایی.»

شیرازی‌ها چه کسانی بودند و چرا به آفریقا مهاجرت کردند؟

طبق مستندات و شواهد تاریخی بنیانگذار سلسله شیرازی‌ها در شرق آفریقا علی‌بن حسین (یا حسن) شیرازی بود. وی به همراه شش تن از فرزندان و گروهی از اقوام و افراد خانواده خود با هفت کشتی عازم این سرزمین شد. علت این امر البته چندان مشخص نیست و اقوال و روایات متناقضی وجود دارد. محی‌الدین زنگباری مورخ مشهور اهل جزیره زنگبار انگیزه سفر علی‌بن حسین و خانواده او به آفریقا را توهین و تحقیری دانسته است که از سوی برادران و اقوامش بر او صورت گرفته و آنان وی را به سبب اینکه مادرش حبشی و سیاهپوست بوده تحقیر می‌کرده‌اند. علی بن حسین سرخورده از این توهین‌ها به همراه خانواده نسبتاً پرجمعیت خود و زن و فرزندانش دست از وطن می‌شوید و تصمیم می‌گیرد به نقطه‌ای دوردست پناه ببرد که هیچ گاه اقوامش به وی دست نیابند. از این رو سواحل شرق آفریقا را برمی‌گزیند و با هفت کشتی بادبانی عازم این سفر پرمخاطره می‌شود. روایتی دیگر، این مهاجران را شیعیانی می‌داند که پس از استیلای طغرل سلجوقی به شیراز (۴۴۷ ق)از بیم وی که سنی متعصبی بود جلای وطن کرده به شرق آفریقا گریختند.

شیرازی‌ها توانستند نخستین حکومت بزرگ را در این منطقه پایه‌گذاری کنند که مشهور به دولت یا امپراتوری زنگبار شد. وی توانست بیشتر حکومت‌های کوچک شهرهای عربی را ضمیمه کند و پایتخت خویش «کیلوا» را مرکز ثقل آن سرزمین سازد.

نتایج حضور ایرانیان در شرق آفریقا

ایرانیان مهاجر تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر زبان سواحیلی (نامی که بر زبان ساکنان آن منطقه اطلاق می‌شود) گذاشتند و انبوه لغات فارسی در زبان سواحیلی نیز حکایت از عمق نفوذ فارسی‌زبانان بر آن، در حدود یک هزار سال پیش دارد. هم‌اکنون بیش از ۵۰۰ لغت فارسی را در فرهنگ لغات سواحیلی شناسایی کرده‌اند از این رو برای ایرانیانی که برای اولین بار به تانزانیا قدم می‌گذارند بسیار جالب و لذت‌بخش است که لغات و عباراتی همچون (کبریت، میز، قفل و غیره) از دهان سیاهان این کشور بشنوند. شیرازیان همچنین سبک معماری ایران در قرون چهار و پنج ق را در آنجا رواج دادند، به گونه‌ای که باقیمانده آثار و ابنیه آنان هنوز سبک خاص معماری ایرانی با بهره‌گیری از سنگ‌های صیقلی، گره‌های محدب، نقش و نگار ستون‌ها و... را به خوبی آشکار می‌سازد. بسیاری از آداب و رسوم ایرانیان که هنوز در ایران به کار می‌رود نیز در زنگبار و جزایر اطراف آن رواج دارد و اکثر سواحیلی‌ها این سنت‌ها را حتی بدون اینکه معنی و مفهوم آن را بدانند به کار می‌گیرند. همه‌ساله جشن نوروز که در زبان محلی زنگبار Mwaka-kagwa خوانده می‌شود برگزار می‌شود.

مهم‌تر از همه اینها اینکه حضور آنها در آفریقا به هدف استعمار نبود و به زور آنجا را از دست ساکنان بومی خارج نساختند بلکه روابط بین آنها با آفریقاییان بر پایه اخوت اسلامی نهاده شد و همین برادری شعار همگی آنها بود و زمینه‌ساز حضور قریب به ۵۰۰ساله ایرانیان در این سرزمین شد.

سرانجام در سال‌های آخر قرن ۱۵ م راه دریایی هند کشف شد و پرتغالیان در آب‌های شرق پیدا شدند. پرتغالی‌ها که از تجارت پررونق زنگبار خبر داشتند در پی تسلط بر آن افتادند و نهایتاً پس از کشمکش‌های فراوان با پادشاهان ایرانی زنگبار توانستند این سرزمین را اشغال کنند و به حضور ایرانیان و حکومت آنها بر این منطقه پایان دهند.

***کارشناس ارشد رشته تاریخ**

منابع:

۱- عرب احمدی، امیر بهرام، تانزانیا سرزمین همیشه سبز، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۴

۲- فهمی، عبدالعزیز، ایرانیان و شرق آفریقا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷

۳- نوایی عبدالحسین، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، تهران: هما، ۱۳۶۴

یادداشت

معلمی در قفس شیر، اعجاز قدرت

مهدی غنی*

واقعه‌ای که در زیر درباره محمدرضا پهلوی می‌خوانید به نظر اغراق‌آمیز و باورنکردنی می‌آید. بیشتر به افسانه‌های قدیمی و داستان‌هایی شباهت دارد که درباره امپراتوران روم و گلادیاتورهای برده آنها گفته شده است. نگارنده نیز ابتدا به دیده تردید به آن نگریستم، چند بار آن را مرور کردم و دلایل گوینده و انگیزه او و سایر مطالب وی را بررسی کردم و سرانجام دلیلی برای دروغ دانستن آن نیافتم، به ویژه اینکه آن واقعه را کسی گزارش کرده است که از نزدیکان محمدرضاشاه و از کارگزاران عالی‌رتبه او بوده است نه آنکه از جانب مخالفان و مبارزان علیه حکومت وی روایت شده باشد. منصور رفیع‌زاده رابط سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) با سازمان سیا در امریکا و رئیس شعبه ساواک در امریکا بود. او از هواداران دکتر مظفر بقایی و عضو حزب زحمتکشان بود که به استخدام ساواک درآمد. وی در خاطرات خود که چند سال پس از سرنگونی سلطنت در امریکا منتشر شد مسائلی را بیان کرده که با برخی تصورات و شنیده‌های رایج درباره حاکمیت آن دوران متفاوت است. سال‌های آخر دهه ۴۰ بود که خبری طنزگونه در میان مردم دهان به دهان می‌گشت. سخن از الاغی بود که ببری را کشته بود. روزنامه‌های تهران که تشنه هر نوع موضوع غیرسیاسی برای پرکردن صفحات خود بودند، داستانی درباره یک نزاع بین یک الاغ و یک ببر مطرح کردند که در آن الاغ بر ببر پیروز شده‌بود. گویا الاغ که با ببر روبه‌رو می‌شود به شدت ترسیده و برای دفاع از خود روی دو پای عقب خود می‌ایستد و جفت دستان جلو را بلند کرده و محکم بر فرق ببر فرود می‌آورد. به این ترتیب ببر بیچاره به زمین می‌غلتد.

منصور رفیع‌زاده ضمن یادآوری این واقعه در خاطرات خود تشریح می‌کند که رئیس باغ وحش تهران با الهام از آن داستان راه جدیدی برای جبران کم‌توجهی مردم به باغ وحش پیدا کرد. وی یک روز یک الاغ زنده در قفس شیرها انداخت. مردم مجذوب منظره خوفناک الاغ بیچاره که توسط شیرهای گرسنه پاره‌پاره می‌شد، شده بودند. مسوول باغ‌وحش از استقبال جمعیت خوشحال شد و این تغذیه مخصوص را به عنوان برنامه هفتگی اعلام کرد. این خبر در همه جا پخش شد و به زودی جمعیت بزرگی از کودکان و بزرگسالان در روز مقرر و با ورودیه‌های گران به باغ‌وحش هجوم می‌آوردند. ایران قانون حمایت از حیوانات نداشت، اما برخی مطبوعات از این کار انتقاد کردند. شهرت و جذابیت ماجرا چنان گسترده شد که به دربار شاه نیز کشیده شد. رفیع‌زاده می‌نویسد: «در همین حین محبوبیت الاغ کنجکاوی شاه را برانگیخت و دستور داد الاغی به باغ وحش خصوصی او آورده شود. شاه و محارم او با اشتیاق کامل چشم به صحنه دوخته بودند تا آنکه حیوان بی‌گناه با شیرهای گرسنه هم‌قفس گردید. همان طور که شیرها به شکار خود نزدیک می‌شدند و حیوان وحشت‌زده پاره‌پاره می‌شد هیجان شاه بالا می‌رفت.»[1]

اما همزمان با این ماجرا، مبارزات آزادیخواهانه‌ای در بطن جامعه در حال اوج‌گیری بود که خواب از چشمان ماموران ساواک ربوده بود. دیکتاتوری شاه و اختناق حاکم، بسیاری از جوانان را به مبارزه کشانده بود. زندان‌های ساواک هر روز تعداد بیشتری از آنها را در خود جای می‌داد. این مبارزات که ابتدا بیشتر در میان قشر دانشجو و تحصیلکرده رواج داشت، به تدریج به میان همه اقشار کشیده شد و برای حاکمیت نگرانی‌هایی به بار آورد. رفیع‌زاده از قول نزدیکان شاه ماجرایی را نقل می‌کند که به واقعه الاغ باغ وحش مربوط است.

«از میان فعالان زیادی که به طور افراطی ضدشاه بودند، معلمی در تبریز بود. او علاقه زیادی به استفاده از القاب و صفت‌های بی‌نهایت توهین‌آمیز نسبت به شاه در ملاءعام داشت. و به همین لحاظ توسط ساواک دستگیر شده بود. حتی بعد از آنکه به شدت کتک خورد، از رو نرفت و ساواک او را به زندان اوین در تهران منتقل کرد، اما حتی در زیر شکنجه دست از فحاشی خود علیه شاه برنمی‌داشت. وقتی شاه از وجود آن مرد و رفتار نابجای او توسط ساواک باخبر شد، اظهار کرد: به جای الاغ او باید جلوی شیرها انداخته شود. یک هفته بعد شاه با دوستان نزدیکش به باغ وحش خصوصی خود رفت. در اینجا تیمسار نصیری رئیس ساواک نیز حضور داشت. آنها همگی دور قفس شیرها حلقه زدند. معلم زندانی که درمیان دو نگهبان از زندان اوین آورده شده بود، به محض دیدن شاه به طرف او یورش برد و فریاد کشید: خون‌آشام، دیکتاتور، جلاد. تماشاچیان شوکه شده بودند و نمی‌خواستند شعارهای او را بشنوند. گوش‌های خود را گرفته بودند. اما شاه که می‌خندید، به نگهبان‌ها گفت که دیگر زحمت نگه داشتن او را به خود ندهند. در پشت نرده‌ها شیرهای کنجکاو به صحنه نگاه می‌کردند. وزیر دربار اسدالله علم برای خود شیرینی به شاه گفت: دهن او باید با سرب گداخته پر شود. و سایر تماشاچیان به علامت تصدیق سر خود را تکان دادند. همچنان که مرد خشمگین به بی‌حرمتی خود ادامه می‌داد، شاه به نگهبان‌ها اشاره کرد و در یک چشم به هم زدن زندانی بی‌پناه از بالای نرده‌ها به داخل قفس شیرها پرتاب شد. شیرهای گرسنه بلافاصله به طرف قربانی خود جستند. شاه فریاد زد حالا جرات می‌کنی به ما لقب بدهی؟

او در اوج هیجان و با چشمانی برافروخته به نرده نزدیک شد و با دیدن شکم پاره معلم که داشت توسط آن حیوانات درنده‌خو خورده می‌شد، از فرط خوشی به خود پیچ و تاب داد. بعد از آنکه به اندازه کافی به صحنه تماشا کرد و می‌خواست آنجا را ترک کند، رو به نصیری کرد و گفت: حالا یک دردسر کمتر دارید.[2]

رفیع‌زاده می‌نویسد وقتی در سال ۱۹۷۶ به تهران برگشتم، با تیمسار نصیری ملاقات کردم و او تایید کرد که وقتی آن مرد نگونبخت کشته می‌شد، با شاه در باغ وحش سلطنتی بوده است. نصیری به منصور می‌گوید: باور نمی‌کردم آنها واقعاً آن کار را بکنند. وقتی او را ناگهان پرت کردند، سرم را برگرداندم، نمی‌توانستم نگاه کنم.» رفیع‌زاده پس از نقل قول نصیری در این باره که سرش را برگردانده و تاب دیدن صحنه دریده شدن معلم تبریزی را نداشته است، می‌نویسد: «حرفش را باور نکردم.»

گرچه ما باور نمی‌کنیم انسانی تا این حد سنگدل و بی‌رحم باشد که همنوع خود را در قفس شیر بیندازد و از دریده شدن او لذت ببرد، منصور با اطلاع از خشونت‌ها و آدمکش